

تک برگی راه کارگر

روزنامه سیاسی کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارژنگ بامشاد سه شنبه 9 اردیبهشت 1382-29 آوریل 2003 شماره 166

اعلامیه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

به مناسبت روز جهانی کارگر

اول ماه مه امسال را به جنبش همبستگی بین المللی کارگری برای صلح و حق زندگی تبدیل کنیم

کارگران ما امسال در شرایطی به استقبال اول ماه مه (روز هم بستگی جهانی کارگری) می روند که جهان چشم به خطری دوخته است که زندگی آن ها را در معرض تهدید جدی قرار داده است. خطری که میتواند با یورش ویرانگر مزدوران جنگ طلب سرمایه جهانی به کشور ما، نظیر آن چه در عراق به وقوع پیوست، با قتل عام مردم بی دفاع و ویرانی شهرها و امکانات اقتصادی نه تنها حاصل تلاش انسانی نسل ها در این کشور را به نابودی بکشاند بلکه امکانات زندگی را برای نسل های بعدی نیز به زیر سوال ببرد. آن هم در حالی مردم ما جانشان از بیش از دو دهه ویرانی و تباهی رژیم سیاه استبدادی اسلامی به لب رسیده و تحمل ویرانی و تباهی به مراتب وسیع تر و پر دامنه تر از اوضاع تحمل ناپذیر کنونی را ندارند. خطری که جز تکیه هر چه بیشتر و وسیع تر بر جنبش همبستگی جهانی برای صلح و مبارزه هر چه گسترده تر و هر چه قاطع تر برای سرنگونی رژیم اسلامی راهی برای مقابله با آن وجود ندارد. چرا که مقابله با خطر جنگ تنها با تکیه بر نیروی کارگران و زحمتکشان ما میسر نیست و چرا که رژیم اسلامی خود مهم ترین عامل برای دادن بهانه به جنگ طلبان سرمایه جهانی برای حمله و کشتار در کشور ما و مهم ترین عامل در تضعیف مقاومت مردم برای تدارک توده ای در برابر این خطر می باشد. رژیمی که مردم زحمت کش را با گرسنگی و فقر و بیکاری به ذلت کشانده، آن ها را از حق تصمیم گیری درباره سرنوشت شان محروم کرده و با سیاست های ماجراجویانه خود در آستانه جنگی ویرانگر قرار داده است.

این جنبش بی تردید با مبارزه کارگران ما:

در برابر خطر بیکاری توده ای که با رکود کامل تولید و ورشکستگی اقتصادی در برابرشان قرار گرفته

برای پرداخت دستمزد هایشان که گاه تا دو سال تمام است که پرداخت نشده

و برای ارتقای دستمزدهایشان که در سطح حداقل کنونی حتی کفاف یک سوم

هزینه ها و حتی در سطح زیر خط فقر را هم نمیکند

در برابر بیکاری میلیون ها نفر از جوانان شان که هیچ روزنه امیدی برای اشتغال و زندگی شرافتمندانه انسانی برایشان باقی نمانده

و برای تامین زندگی میلیون ها نفر از زنان تک سرپرستی که عهده دار تامین هزینه های زندگی خانواده و فرزندانشان شده اند و بیکاری و فقر و فلاکت اقتصادی راهی جز تباهی جسم و جانشان برایشان باقی نگذاشته

برای حق اعتراض و اعتصاب و آزادی ایجاد تشکل های مستقل کارگری، تقویت خواهد شد و بهانه را از مزدوران و چکمه پوشان سرمایه جهانی برای تهاجم نظامی به کشور ما در پوشش راهی مردم از شر رژیم استبدادی و تروریستی اسلامی خواهد گرفت.

مبارزی که در حال حاضر با حرکت های بزرگ کارگری در هر روز در سال گذشته و با فرا رفتن از مرز کارخانه ها و هدف قرار دادن نهاد های حکومتی به شورش های شهری کارگران و مردم محروم، نظیر آن چه هم اکنون در بهشهر در جریان است ارتقا یافته و می رود تا بساط جهنمی این رژیم فقر و فلاکت و استبداد را در هم بپیچد.

مبارزه کارگران ما البته هنوز پراکنده است و به جنبش عمومی کل کارگران و با خواست های واحد یک طبقه، از کارگران صنایع بزرگ گرفته تا کارگاههای کوچک شهری و روستایی و خدماتی و صنعتی تبدیل نشده است. جنبشی که میتواند با پیوند با مبارزه آزادی خواهانه دانشجویان و روشنفکران و با استفاده از فشارهای بین المللی به رژیم اسلامی، نظیر استفاده از فشارهای سازمان جهانی کار، خود را تقویت کرده و گسترش دهد.

برای نیرو رساندن به جنبش صلح و مقابله موثر با خطر جنگ، برای رهایی از شر گرسنگی و فقر و بیکاری، برای رهایی از شر رژیم استبدادی اسلامی و برای دفاع از حق زندگی و شهروندی به مبارزه کارگران و سازماندهی و تقویت نیروی آنان و برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه امسال، مراسم پیوند با جنبش کارگری جهانی برای صلح و حق زندگی یاری رسانید.

آن سوی رویدادها

تقی روزبه
در صفحه 4

ما بر سر دو راهی نیستیم

محمد رضا شالگونی

از زمانی که معلوم شد حکومت آمریکا مصمم است به هر قیمتی که شده رژیم صدام را براندازد؛ به راحتی می شد دریافت که جمهوری اسلامی بعد از صدام نمی تواند همانی باشد که قبلاً بود. و اکنون که ارتش آمریکا در عراق مستقر شده است و حکومت بوش هم چنان تاکید می کند که اولاً به این زودی ها قصد بیرون رفتن از عراق را ندارد و ثانیاً نمد مالی جمهوری اسلامی را یکی از اولویت های اصلی اش می نگیرد؛ لرزه در ارکان جمهوری اسلامی چنان است که رهبران رژیم به هذیان گویی افتاده اند. مثلاً خامنه ای در نخستین اظهار نظر رسمی اش بعد از سقوط صدام؛ با لحن فیلسوفانه ای به بی طرفی مردم عراق در جنگ اشاره می کند و می گوید: "در هر کشوری بین ملت؛ مدیران و مسئولان فاصله بیفتد؛ مسأله به همین گونه خواهد بود". انگار نه انگار که خودش دقیقاً همان کسی است که مردم ایران از دست اش به جان آمده اند. یا هاشمی رفسنجانی که مترنخ نظام محسوب می شود؛ پیشنهاد می کند که بر قراردی رابطه دیپلماتیک با آمریکا به فراندوم گذاشته شود. یا محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت (که قاعداً مشغله اصلی اش باید "مصلحت نظام" باشد) گری می خواند که اگر آمریکا به سوریه حمله کند با ایران طرف خواهد شد! به نظر می رسد رهبران جمهوری اسلامی مانند صدام حسین محکوم اند تا آخرین لحظه های موجودیت رژیم این هذیان گویی ها را ادامه بدهند.

اما مشکل اصلی کشور ما این نیست که در معرض دست اندازی آمریکا قرار گرفته است؛ مسأله اصلی ما_ که همه بدبختی های مان از آن ناشی می شود_ این است که رفتار حکومتی هستیم که ادامه موجودیت اش بزرگ ترین تهدید علیه موجودیت کشور ماست. اکنون بعد از یک ربع قرن تجربه جمهوری اسلامی؛ بزرگ ترین شانس ما این است که اکثریت خردکننده مردم ایران ادامه موجودیت این رژیم را تحمل ناپذیر می یابند و بنابراین شرایطی بوجود آمده است که بتوانند آن را به زیر بکشند و با تکیه بر آگاهی و تجربیات (منفی و مثبت) خودشان؛ نظامی دموکراتیک بر پا کنند. ولی درعین حال؛ خطر بی واسطه ای که ما را تهدید می کند این است که جنبش آزادیخواهی مردم ایران هنوز

با نیروی نفی پیش می رود یعنی ایرانیان در مقیاس توده ای بیش از آن که بدانند چه می خواهند؛ می دانند چه نمی خواهند. تردیدی نیست که این نیروی نفی لازمه حیاتی شکل گیری اراده عمومی معطوف به آزادی است؛ ولی برای رسیدن به آزادی و تأسیس دموکراسی کافی نیست. و اگر متناسب با آن؛ یک نیروی اثباتی کافی برای تأسیس دموکراسی پا نگردد؛ رهایی از چنگ استبداد حاکم خود می تواند مقدمه شکل گیری استبداد دیگری باشد. همان طور که در انقلاب 1357 درست از طریق براندازی استبداد پهلوی بود که به جهنم جمهوری اسلامی پرتاب شدیم. چیزی که ادامه موجودیت جمهوری اسلامی را در این دوره به طور ویژه خطرناک تر می سازد این است که نفرت از آن در میان اکثریت عظیم مردم ایران آشکارا گسترده تر و عمیق تر از آگاهی و اراده توده ای معطوف به دموکراسی است. بنابراین بخش قابل توجهی از مردم ایران؛ می توانند به هر نیرویی که راه گریزی از جهنم جمهوری اسلامی به روی شان بکشاید؛ پناه ببرند. خطر آمریکا از این جاست.

یک ربع قرن پیش ایران نخستین کشوری بود که در آن اسلام گرایی ضد آمریکایی با تکیه بر جنبش توده ای به قدرت رسید. و اکنون ایران یکی از نمونه های نادر در به اصطلاح "دنیای اسلام" است که اکثریت مردم آن به نحو ساده لوحانه ای نسبت به آمریکا خوش بینی نشان می دهند. این چرخش کامل محصول حاکمیت 24 ساله جمهوری اسلامی است و نموداری از ورشکستگی ایدئولوژیک آن. به عبارت دیگر؛ مردم ایران اکنون آمریکا را از طریق جمهوری اسلامی شناسائی می کنند. و در نتیجه بیزاری از جمهوری اسلامی؛ دشمنان آن را دوست و دوستان آن را دشمن خود می دانند. و این یکی از تناقض های جنبش آزادیخواهی مردم ایران است در مرحله کنونی که اگر به موقع حل نشود پی آمدهای بسیار خطرناکی خواهد داشت.

لازم می دانم یک بار دیگر تاکید کنم که بی زاری مردم از کائنات جمهوری اسلامی نه تنها چیز بدی نیست؛ بلکه تنها صخره امیدی است که بدون ایستادن روی آن هیچ چیز پیشرویی را در کشور ما نمی توان بوجود آورد. این بی زاری محصول بی واسطه تجربه مردم از جهنمی است که یک ربع قرن آن را زیسته اند. اما خوش بینی به "نه" جمهوری اسلامی" و مخصوصاً به هر چه مخالف جمهوری اسلامی؛ با آن فرق دارد؛ این خوش بینی محصول شناخت تجربه نیست؛ محصول جنبی عاطفه منفی نسبت به جمهوری اسلامی است. به عبارت دیگر؛ محصول یک شناخت عاطفی معکوس است. شناخت عاطفی معکوس هر چند پدیده قانون مندی است که در

همه جنبش های ضد استبدادی نقش پر رنگی ایفاء می کند؛ ولی شناخت قابل اتکایی نیست. بالاخره فراموش نباید نکنیم که هر جنبش ضد استبدادی؛ جنبش قربانیان یک نظام استبدادی است که درست به دلیل گرفتاری در چنگال استبداد؛ در دست یابی به داورى متوازن با محدودیت هایی واقعی روبرو هستند و معمولاً در باره مخالفان استبداد حاکم داورى خوش بینانه ای دارند.

برگردیم به خطر آمریکا. تردیدی نیست که آمریکا یک خطر واقعی است؛ نه صرفاً به دلیل استقرار نیروهای نظامی اش در حساس ترین مرزهای کشور ما و طرح های اعلام شده اش برای کشور ما و کل منطقه خاور میانه؛ بلکه بیش از همه به دلیل خوش بینی ساده لوحانه بخش بزرگی از جمعیت کشور ما نسبت به آن. اما همان طور که اشاره کردم؛ این خوش بینی محصول جنبی بی زاری از جمهوری اسلامی است و پدیده ای است قانون مند که مقابله با آن تنها با بحث و یادآوری جنایات امپریالیسم آمریکا ممکن نیست. تا جمهوری اسلامی پا برجاست و تا موضع خصمانه آمریکا نسبت به آن ادامه دارد؛ این خوش بینی به آمریکا ادامه خواهد یافت. بنابراین تا حد بدهات روشن است که مقابله با خطر آمریکا در امتداد پیکار موثر علیه جمهوری اسلامی قرار دارد و بدون آن معنایی نمی تواند داشته باشد. فراموش نباید کرد که بزرگ ترین قدرت دفاعی هر کشوری در مقابل خطر خارجی؛ مخصوصاً در دنیای امروز؛ مردم آن است. اگر اکنون کشور ما در مقابل خطر آمریکا بی دفاع است؛ دلیل اش این است که بخش بزرگی از مردم ایران این خطر را نمی بینند و شاید حتی مداخله احتمالی آمریکا را نجات بخش می دانند. اینها از طریق مشاهده اثر گذاری پیکار ضد استبدادی و کشف ظرفیت های عظیم جنبش های توده ای مستقل مردم در بستر این پیکار است که می توانند از این توهم یا نقطه کور بیرون بیایند. هر چه سنگر بندی های مدنی مردم برای خواست های بی واسطه شان گسترده تر شود و اثر گذاری پیکار ضد استبدادی بر آمده از این سنگر بندی های مستقل؛ مشهودتر گردد؛ دخیل بستن به کرامات نجات دهندگان داخلی و خارجی بی اعتبارتر خواهد شد و شمار هر چه بیشتری از مردم در خواهند یافت که خطر نجات دهندگان کمتر از سرکوب کنندگان نیست و نجات دهندۀ امروزی به سرعت می تواند به سرکوب کننده بعدی تبدیل شود. مگر نه این است که تنها درماندگان و به زانو در آمدگان می توانند به نجات دهندۀ دخیل ببینند؟ ایران فقط و فقط از طریق قدرت مند شدن مردم آن می تواند در مقابل خطر خارجی و از جمله آمریکا قابل دفاع باشد. آخر چگونه ممکن است مردمی که حق حاکمیت شان به صورت کاملاً صریح و تئوریک در قانون اساسی حاکم نفی شده است؛

بتوانند به نحوی با معنا (یعنی نه به صورت خیالی) از "حاکمیت ملی" شان در مقابل خطر خارجی دفاع کنند؟ تشدید فشار آمریکا بر جمهوری اسلامی و حتی رویا رویی احتمالی آنها؛ ما را بر سر دو راهی قرار نمی دهد. برای رسیدن به دموکراسی ما ناگزیریم هم با استبداد حاکم در بیفتیم و هم با هر نوع سلطه مستقیم و غیر مستقیم خارجی. چنین مبارزه ای؛ علیرغم همه پیچ و تاب های عملی احتمالی اش؛ به لحاظ سیاسی مبارزه واحدی است که پویایی اش از نیازها و خواست های خود مردم بر می خیزد.

حال ببینیم آنهایی که مردم ایران را بر سر دو راهی می بینند؛ چه می گویند؟ ناگفته روشن است که هم مدافعان جمهوری اسلامی و هم دخیل بستگان به نقش نجات بخش آمریکا؛ هر دو؛ ما را بر سر دو راهی قرار می دهند. بعلاوه؛ آدم ها و جریان های "عاقلی" هم وجود دارند که هر چند نه رژیم هستند و نه وابسته به آمریکا؛ ولی معتقدند که درگیری هم زمان در دو جبهه شرط عقل نیست و واقع بینی حکم می کند که در صورت حاد شدن رویا رویی جمهوری اسلامی و آمریکا؛ با یکی از این دو متحد شویم. چسبانند این "عقل" ها به رژیم یا به آمریکا البته گمراه کننده و نادرست است. اما حقیقت این است که نقش آنها در جا انداختن منطق دوراهی واقعاً تعیین کننده است. در هر حال؛ طرفداران منطق دوراهی؛ در نهایت به دو اردوی اصلی تقسیم می شوند:

اردوی ائتلاف با جمهوری اسلامی برای مقابله با خطر آمریکا؛ و اردوی ائتلاف با آمریکا برای رهایی از استبداد جمهوری اسلامی. این دو اردو؛ علیرغم تقابل آشکار شان؛ منطق واحدی را تبلیغ می کنند. هر دو می کوشند نشان بدهند که مردم بدون پیوستن به قطب مورد نظر آنها بازنده خواهند بود؛ هر دو ما را در دو راهی انتخاب میان زانو زدن در مقابل استبداد یا تن دادن به سلطه امپریالیسم می بینند و می گویند از این انتخاب گریزی نیست.

حرف های رژیمي ها(از خامنه ای و رفسنجانی گرفته تا خاتمی و کروبی و "مشارکتی ها") را که مخصوصاً بعد از حمله آمریکا به عراق؛ همه برای مقابله با تهدیدهای آمریکا؛ ورد وحدت می خوانند؛ عمداً کنار می گذارم. زیرا همه با آنها آشنا هستند و همه به نسبت به آنها بی اعتناء.

به تبلیغات وابستگان مستقیم به آمریکا نیز فعلاً نمی پردازم. زیرا دم خروس وابستگی شان از اعتبار استدلال های شان می کاهد. فقط به دو نمونه از نظرات آنهايي اشاره می کنم که با جریان های علنی مخالف رژیم در داخل کشور مرتبط اند و به خاطر پیوندهای تاریخی شان با حکومتی ها؛ از سرکوب خشن تا حدی در امان اند و راحت تر از جریان های دیگر اپوزیسیون می توانند نظر بدهند.

نمونه اول بیانیه ای است که حدود 170 نفر از فعالان سیاسی (که غالب شان از طیف "ملي_ مذهبي ها" هستند) در 21 فروردین منتشر کرده اند؛ با عنوان "بیانیه نیروهای سیاسی ایران پیرامون تحولات منطقه". اینها با اشاره به حمله آمریکا و انگلیس به عراق و برنامه های آنها " برای نقض حاکمیت ملت ها"ی منطقه؛ ابراز امیدواری می کنند که "تصمیم گیرندگان اصلی" جمهوری اسلامی" برای مقابله با تهدیدهای جدی خارجی..... زمینه وحدت کلیه نیروها" را فراهم بیاورند. و "الزامات هم بستگی و وحدت ملي" را در این می بینند که همه زندانیان سیاسی آزاد شوند؛ روزنامه ها و نشریاتی که "بدون تشکیل دادگاه توقیف شده" اند؛ اجازه انتشار داشته باشند؛ زمینه لازم برای "اجرای کامل قانون اساسی" فراهم بیاید؛ به نظارت استصوابی بر انتخابات پایان داده شود؛ و مطالبات ملت "از طریق مجلس و دولت منتخب مردم" بر آورده شود. به عبارت دیگر؛ نویسندگان این بیانیه؛ ضرورت اتحاد با همین رژیم را مطرح می کنند که مردم از دست اش به جان آمده اند؛ ضرورت اتحاد با "تصمیم گیرندگان اصلی" آن؛ یعنی دستگاه ولایت با تمام سپاه و نهاد و جهادش را. و برای جوش دادن این اتحاد؛ به "تصمیم گیرندگان اصلی" توصیه می کنند که اندکی سرکوب ها را تعدیل کنند تا "فضای مناسب و مساعد برای ایجاد وحدت و انسجام ملي فراهم گردد و جامعه ایران در برابر تهدیدهای خارجی مصونیت یابد". اما به تجربه می دانیم که ارزیابی "تصمیم گیرندگان اصلی" از اوضاع به مراتب دقیق تر از خیال بافی های امضاء کنندگان این بیانیه است. آنها بهتر می دانند که هر گونه تعدیل سرکوب؛ فرمان روابی شان را ناممکن خواهد ساخت. آنها بهتر می دانند که کنار آمدن با آمریکا به مراتب راحت تر است تا متقاعد کردن مردم ایران به گردن گذاشتن به جمهوری اسلامی. بنابراین "تصمیم" آنها این خواهد بود که به بهانه مقابله با خطر آمریکا؛ سرکوب را تشدید کنند. و از همین الان می توان دید که این کار را آغاز کرده اند.

نمونه دوم را می توان در میان نوشته ها و گفته های کسانی دید که بر خلاف امضاء کنندگان بیانیه اتحاد در مقابل خطر آمریکا؛ مدخله آمریکا را نجات بخش می بینند. از میان اینها اخیراً دو نفر با جسارت و وقاحت بیشتری به دفاع از آمریکا برخاسته اند؛ مرتضی مردیها و نیما راشدان؛ که هر دو شیفته گان "امام راحل" بوده اند و هر دو در بساط خاتمی سینه می زده اند و اکنون به جای خمینی؛ چهره نورانی جرج بوش را در ماه می بینند. راشدان در هفته دوم جنگ عراق نوشت: "از دید کارشناسان نظامی؛ دو جنگ اخیر؛ یعنی عملیات سقوط طالبان و آزاد سازی عراق؛ کم هزینه ترین عملیات نظامی

تاریخ جهان به لحاظ تلفات غیر نظامی؛ ارزیابی شده اند". و با وجدانی بسیار آرام و حتی با ذوق زدگی حیرت انگیزی یاد آوری کرد که رقم کشته شدگان غیر نظامی عراقی تا کنون "تقریباً نصف شمار افرادی است که در روز سیزده بدر و 13 روز گذشته در کشور ایران بر اثر تصادفات رانندگی جان باخته اند". اکنون که پنج هفته بعد از شروع حمله به عراق؛ "کارشناسان نظامی" مورد اعتماد نیما راشدان؛ پرونده جنگ را مختومه اعلام کرده اند؛ مردم عراق نه برق دارند و نه آب. همه بیمارستان های آن به مرده شور خانه تبدیل شده اند. مردم بصره در کنار پرآب ترین رودخانه خاور میانه؛ به جیره آب آشامیدنی ارسالی از کویت چشم دوخته اند. تقریباً همه زیر ساخت های مدرن عراق متلاشی شده است. بزرگ ترین گنجینه تاریخ طولانی این کهن ترین گهواره تمدن انسانی به یغما رفته است. و بدتر از همه؛ "کارشناسان نظامی" مورد اعتماد نیما راشدان ترتیبی داده اند که مردم عراق خود را در چهره تحقیر انگیز غارت کنندگان موزه ها و بیمارستان ها تماشا کنند؛ تحقیری که حتی در غارت بغداد بدست قشون هلاکوخان هم دیده نشده بود. جهت اطلاع نیما راشدان ها یاد آوری می کنم که از "دید کارشناسان نظامی" آن چنانی؛ شمار کشته شدگان غیر نظامی در روزهای جنگ 1991 نیز خیلی بالا نبود؛ ولی بعد از تمام شدن عملیات نظامی بود که مرگ آرام غیر نظامیان آغاز شد. زیرا جامعه شهری امروزی بدون زیر ساخت های مدرن به سرعت فرو می ریزد. تصادفی نبود که طبق تحقیق سازمان غذا و کشاورزی سازمان ملل در سال 1995؛ فقط تلفات کودکان عراقی در 5 سال اول بعد از جنگ؛ حدود 576 هزار نفر بود. بعلاوه شمار مبتلایان به سرطان خون؛ مخصوصاً در مناطق جنوبی عراق 12 بار افزایش یافته بود که جز "کارشناسان نظامی" آن چنانی(که از هر نوع بحث علنی در این باره وحشت دارند) همه بر این باورند که این در نتیجه به کارگیری اورانیوم تخلیه شده در عملیات نظامی بوده است. یعنی نوعی سلاح هسته ای که بتدریج عمل می کند و اثرات اش بسیار پایدارتر از بمب اتمی است. سلاحی که این بار نیز بسیار گسترده تر از جنگ قبل در عراق به کار گرفته شد.

نیما راشدان؛ با اشاره به جنایات عظیم رژیم صدام حسین؛ "لزوم و ضرورت سرنگونی سریع و کم هزینه" آن را موجه می داند. اما همه می دانند که اولاً رژیم صدام حسین؛ لاقلاً بعد از انقلاب ایران؛ مورد حمایت فعال آمریکا بود و او با تشویق و حمایت آمریکا و انگلیس بود که به ایران حمله کرد و در فاصله 1980 تا 1990 (یعنی تا حمله به کویت) همیشه از حمایت آمریکا برخوردار بود. ثانیاً در جنگ 1991 عملاً تا آستانه سرنگونی پیش رفت و 14 استان از 18 استان عراق

بدست مردم افتاد؛ و فقط با محاسبه کاملاً آگاهانه حکومت جرج بوش پدر بود که از سرنگونی نجات یافت و به آن قتل عام های وحشتناک مردم به پا خواسته عراق پرداخت. ثالثاً بعد از آن نیز امکان سرنگونی صدام بدون توسل به جنگ وجود داشت ولی مطلوب آمریکا نبود. کافی است به یاد داشته باشیم که گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل برای عراق؛ در دهه 90 بارها پیشنهاد کرد که مانند بازرسی سلاح های کشتار تودهای، بازرسی ویژه ای نیز برای بررسی فعال مساله حقوق بشر در زیر نظر شورای امنیت ایجاد شود و در باره جنایات رژیم صدام تحقیق کند. اما قدرت های بزرگ و در رأس شان آمریکا و انگلیس علاقه ای به این پیشنهاد نشان ندادند. آنها حتی برای برگزاری یک انتخابات آزاد زیر نظر سازمان ملل؛ صدام را زیر فشار قرار ندادند. از همه این ها که بگذریم؛ معلوم نیست نیما راشدان چه تعداد از تلفات غیر نظامیان را غیر قابل تحمل و غیر مجاز می دانند؛ آیا اگر به جای مثلاً 4 هزار نفر؛ 40 هزار نفر غیر نظامی ها در این جنگ کشته می شدند؛ نیما راشدان حاضر بود جنگ را محکوم کند؛ او که از مقاله "از کجا آغاز کنیم؟" مرتضی مردیها با به به و چهچه یاد می کند؛ حتی در آن صورت هم بعید بود؛ جنگ را محکوم کند. مرتضی مردیها در آن مقاله؛ آمریکایی ها را حتی در قتل عام اتمی مردم هیروشیما و ناگازاکی محق می داند. پس می بینیم مساله تلفات جنگ از نظر افرادی مانند راشدان و مردیها چیز در خور توجهی نیست. در ضمن فراموش نکنیم که تحریم 12 ساله عراق که با اصرار آمریکایی ها بر قرار شد و ادامه یافت (و فقط از مردم بی دفاع غیر نظامی عراق قربانی گرفت و نه از صدامیان) بیش از قتل عام اتمی هیروشیما و ناگازاکی تلفات داشت. و آمریکایی ها این قتل عام را با محاسبه کاملاً آگاهانه سازمان دادند. در سال 1996؛ مالن آلبرایت؛ وزیر خارجه وقت آمریکا در برنامه 60 Minutes شبکه CBS آمریکا در مصاحبه با Stahl در پاسخ به این سوال که آیا مرگ 500 هزار کودک عراقی هزینه سنگینی برای ادامه تحریم ها نیست؛ با خون سردی جنایت کارانه ای اعتراف کرد که این هزینه ای است که مردم عراق برای سرنگونی صدام باید بپردازند؛ آنها می خواستند صدام برود و لی مردم عراق نتوانند از سقوط او "سوء استفاده" کنند. فرمول معروف آنها "حفظ حکومت صدام بدون صدام" بود.

بی تفاوتی راشدان ها و مردیها نسبت به کشتار مردم بی دفاع عراق (وژاپن و ویتنام و هر جای دیگر) نشان می دهد که آنها به انسان ها به عنوان یک وسیله می نگرند؛ در بهترین حالت وسیله ای برای رسیدن به یک امر خیر. با همین نگرش بود که آنها دیروز کشتار کمونیست و مجاهد و ضد ولایت فقیه و بهایی

را برای استقرار "اسلام باب محمدي" را لازم و موجه می دیدند و با همین دید است که امروز کشتار صدها هزار انسان بی دفاع را ظاهراً برای استقرار مدرنیته؛ قابل توجیه می دانند. نگرش همان است که بود؛ جهت اعتقاد حضرات تغییر کرده است! نیما را شدان می نویسد: "به نظر می رسد استقرار دموکراسی در کشورهای نظیر عراق نیز محتاج توجه ویژه جهان جهانی شده باشد والا تا دنیا دنیا نیست؛ صدام و یا هزار صدام دیگر سوار بر احساسات جاهلی و تعصب آمیز توده های آموزش ندیده و دور از مدنیت حکم خواهند راند". تصور نیما را شدان از دموکراسی و مدرنیته به شدت آغشته به: "اسلام ناب محمدي" است. جوهر دموکراسی و البته مدرنیته دموکراتیک؛ بیش از هر چیز پای بندی به این اصل ساده است که هر انسانی خود یک هدف است و نباید به وسیله ای در دست کسان دیگر تبدیل شود. انسان معتقد و متعهد به این اصل؛ در مرگ هر انسانی مرگ خود را می بیند. نیما را شدان مدعی است که عراقی ها (و ایرانی ها؟ چرا نه؟) "تا دنیا دنیا نیست" نمی توانند بد و خوب شان را خود تشخیص بدهند. اما مرتضی مردیها که چند پیراهن بیشتر از او پاره کرده است می داند که چنین نیست. او در مقاله ای که در دم تظاهرات جهانی ضد جنگ 15 فوریه گذشته نوشت؛ هشدار داد که از روح "ادیت نشده" آن تظاهرات در وحشت است. خانم سوسن آرام در نقد آن مقاله به درستی یادآوری کرد: "یک لحظه تصور کنید تظاهرات "ادیت" نشده میلیونی ضد جنگ لندن یا مادرید را در خیابانهای تهران. آیا یکساعت بعد از شروع تظاهرات؛ این جنبش علیه جمهوری اسلامی و همه متعلقات اش؛ از جمله اصلاح طلبان بر نخواهد خاست؟". به نظر می رسد آنها از سر خام فکری و نادانی نیست که به آمریکا دخیل بسته اند؛ بلکه وحشت از ظرفیت های عظیم بیداری مردم (به قول مردیها) "ادیت نشده" است که قبض روح شان می کند.

آن سوی رویدادها تقی روزبه

در توصیف ماکیاولیسم:

از قدیم گفته اند که "سیاست" پدر و مادر ندارد. بی تردید این گفته درکنه خود بیان دیگری است از آنچه که ماکیاولیسم سیاسی نامیده میشود. اگر در اتلاق و تعمیم این حکم برای همه تاریخ و برای همه نیروهای اجتماعی چون و چرا وجود داشته باشد، اما درتوصیف آن دسته از نیروهایی که در قاموشان سیاست جز هموار ساختن راه دست یابی به قدرت معنای دیگری ندارد، راه گشاست. در تعریف ماکیاولیسم بعنوان یک فاکتور مهم، از مجاز بودن استفاده از هر

وسيله برای رسیدن به هدف نام برده اند منطق ماکیاولیستی درکنه خود بر پذیرش استقلال و دوگانگی بین هدف و شیوه و بر اصالت هدف و عدم اصالت شیوه استوار است. چنین است که هر شیوه ای برای رسیدن به هدف مجاز شمرده میشود. منطق فوق درست در برابر آن نگرشی قرار دارد که سیاست را برای دست یابی مردم و اکثریت مطلق فرزندان رنج و درد، به حق تعیین سرنوشت خود میدانند. در این منطق دوگانگی بین هدف و شیوه دوگانگی کاذبی بوده و شیوه رسیدن به هدف درست باندازه خود هدف دارای اهمیت بوده و تنها سنگ محکی است برای سنجش سرسپردگی به هدف. بی گمان در پراتیک سیاسی پای بندی به این اسلوب کار ساده ای نیست و خطر لغزش و فروغلیدن به فرهنگ غالب و ریشه دار جوامع طبقاتی یعنی سیاست درمعنای ماکیاولیستی، حتی برای مخالفین این سیاست نیز وجود دارد. باین همه حراست از این اصول بویژه در زمانه ای که گرداب های چنین نیرومندی در برابرمان دهان گشوده است، اهمیت بیشتری می یابد. این حراست جز از طریق نقد و به سخره گرفتن سیاست های ماکیاولیستی و دفاع از آرمانها و هدفهای متعالی سیاست اجتماعی و متعلق به منافع مردم صورت نمی گیرد. ماکیاولیسم سیاسی که بنا به ماهیت خود فقط به دست یابی قدرت درمعنای غیرمردمیش می اندیشد با حضور جدید ابر قدرت آمریکا در صحنه سیاسی منطقه فرصت مناسبی برای عرض اندام کردن و به پرواز در آمدن پیدا کرده است. اگر این روزها نگاهی به آسمان سیاست کشور خودمان ببینیم بخوبی شاهد به پرواز در آمدن آنها خواهیم بود. در اینجا با عبور از مقدمه به متن توجه خوانندگان را به نمونه زیر جلب می کنم:

مجاهدین خلق از دیرباز یکی از مصادیق مجسم دوگانگی کاذب بین هدف و شیوه بوده است. بطوریکه نگاهی به تاریخچه آن هم نمایش گر اوج این دوگانگی و هم واهی بودن این دوگانگی از طریق مسخ کامل هدف و انطباق شیوه و هدف است. باین همه نگاهی به رفتار مجاهدین در چند روز اخیر در پیوند با دولت آمریکا نمونه درخشان و بیاد ماندنی از ماکیاولیسم سیاسی و آنچه را که در فرهنگ عامه حزب باد خوانده میشود به نمایش می گذارد:

باسرنگونی دولت صدام حسین به عنوان ارباب حاکم برکشور عراق سازمان مجاهدین دچار خلا برزگی برای حفظ جایگاه و تامین بقاء خود گردید. از این رو بدیهی بود که بایدبهرقیمت شده در پی یافتن قلاب تازه ای برای آویختن شال و کلاه خود می بود. دولت آمریکا گرچه هیچ نیازی به تنبیه مجاهدین خلق برای دیکته کردن مطالبات خود نداشت. اما در شرایط جنگی حاکم بر منطقه و برای آنکه قاطعیت و منش ارباب جدید کشور عراق را خاطر نشان ساخته باشد، ترجیح داد که توافقات

جدید در پی غسل تعمید مجاهدین و در متن یک سلسله حملات نظامی و بمباران نیروهای این سازمان و در میان صدای ناله مجروحین و تدفین مقتولین صورت گیرد. تسلیم بدون تنبیه مقبول طبع دولت آمریکا نبود. تسلیم در پی تنبیه میتواند دست آوردهای بیشتری داشته باشد. چنین بود که قول و قرارهای جدید فی مابین بعمل آمد. مطابق این قول و قرارها مجاهدین اجازه یافتند که با حفظ تسلیحات خود در محدوده وظایف نوین و مقرر دولت آمریکا به انجام وظیفه به پردازند. البته در این معامله جدید و البته نابرابر هر دو سوی معامله خویشتن را راضی یافتند: دولت آمریکا با یک تیر چندین نشانه زد. یعنی هم در شرایط خلا قدرت ناشی از فروریزی نظام قبلی عراق و عدم شکل گیری جایگزین جدید، از این نیرو بعنوان وسیله ای برای برقراری نظم و کنترل نقاط مرزی با ایران و تامین امنیت محدوده ای از خاک عراق سود جست و هم بعنوان برگه برای فشار به رژیم جمهوری اسلامی در چالشهای پیش رو. اکنون دولت آمریکا خرسند است که علاوه بر سلطنت، تخم مرع جدیدی را برای قراردادن در سبد خویش بقصد تزیین و پیرزین اپوزیسیون دست آموز بدست آورده است. رهبری مجاهدین هم میتواند از قرار گرفتن در این سید و احتمال دریافت سهم قابل قبولی از بودجه ای که دولت آمریکا برای اینکار تخصیص داده است خود را خوشنود بباید. و البته در این میان نباید فراموش کرد که تاریخ نیز سهم خود را بدست آورد: یک قطعه بیاد ماندی از عملکرد پیروان مکیت ماکیاولیسم!

باز هم دستگیری!

آخرین خبرهای رسیده از ایران حاکی از آنند که رژیم جمهوری اسلامی با استفاده از تشنج شدید حاکم بر منطقه. حمله جدیدی را به مخالفان و دگراندیشان آغاز کرده است. این سیاست شکل دستگیریهای کوتاه مدت، بازداشت بدون دادن خبریه نزدیکان و آزار و اذیت دائمی بازداشت شدگان پس از آزادی را به خود گرفته است. از يك طرف عدهای را دستگیر می کنند و از طرف دیگر به برخی آزادی موقت اعطا می کنند. آخرین نمونه. دستگیری سینا مطلبی روزنامه نگار و نویسنده اینترنتی است. در همین رابطه سایت او در اینترنت نیز خاموش شده است.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران این اقدامات رژیم جمهوری اسلامی را محکوم کرده و همه مدافعان حقوق و آزادیهای دمکراتیک در ایران را به هشاری هر چه بیشتر و توجه به این تاکتیک جدید ایدانی رژیم دعوت می کند. تنها با مقابله سریع و بلادرنگ می توان در برابر این اقدامات واکنش نشان داد.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

پاریس _ 23 آوریل 2003

